

## زبان شناسی و زبان پاک و سره

زبان‌شناس به زبان به مثابه یک موضوع علمی نگاه می‌کند نه یک امر مقدس. مقدس انگاری زبان مادری و تمنای داشتن یک زبان خالص، بیشتر از این یک تئوری و خواست جدی علمی یا تاریخی باشد، موضوعی در خور روانکاو و خوراکی است برای تحقیقات روانشناسانه. دکتر موللی در مقاله‌ای که در آن از انگیزه‌ی خود برای انداختن سابتشان سخن می‌گوید با ارجاع به تلقی لکان از هویت به عنوان "غیر"، آب پاک را روی تمایلات تنزه طلبانه و وسواس پاک پرچمداران زبان سره و خالص می‌ریزد. لکان می‌گوید انسان عبارت است از غیر یعنی شخص در ارتباطش با دیگری معنا و هویت و تعین پیدا می‌کند و در پاسخ به این سوال که فرق دیوانه‌ای که خود را ناپلئون می‌پندارد با خود ناپلئون چیست، می‌گوید: فرقی این است که ناپلئون خود را ناپلئون نمی‌داند. دکتر موللی پس از ذکر این مطلب به نقد کسانی می‌پردازد که ایرانی را فقط ایرانی می‌پندارند و در حوزه زبان این تمایل را به تمنای احیای فارسی سره مربوط می‌داند و در حوزه سیاست آن را با تمایلات فاشیستی هیتلر و رضاه شاه مرتبط می‌کند. آلمان‌ها هم تمایل بیمارگونه و وسواس آمیز به حذف لغات لاتین از زبان آلمانی داشتند. نگاه مقدس انگار و تابو محور طرفداران "فارسی سره" و "ایران باستان" است که نقد و تحلیل در این باره را بر نمی‌تابد و با برچسب اجنبی خواهی و بیگانه پرستی مخالفان خود را مرعوب می‌کند. ادبیات زبانی آنان به نوعی تعصب و تابو و تحریم هر گونه نقد آمیخته است. وقتی از مام میهن و خاک پاک و خون پاک آریایی و خطر تجاوز دشمن و بیگانه به این خاک و این مام سخن می‌گویند، اولاً می‌خواهند غیرت و تعصب قبیله‌ای و بدوی هموطنانشان را برانگیزند و ثانیاً می‌خواهند باب هر گونه بحث و نظر و تشکیک و تردیدی را در حقانیت مبانی نظرشان را ببندند. اندیشه‌ای پان ایرانیسم در ذات خود تفاوتی با پان عربیسم صدام ندارد فقط زادگاه و موطن جغرافیائیشان از هم جداست. عرب‌ها هم به همان اندازه گریبانشان را برای مضاف‌الیه کلمه‌ی "خلیج" پاره می‌کنند که ما. نگاه قبیله‌ای و بومی قادر نیست از افق جهانی و انسانی در همه چیز بنگرد. به قول مولوی زندگی در روستا، عقل آدم را هم زائل می‌کند:

عقل را بی نور و بی رونق کند

ده مرو، ده مرد را احمق کند

و از قول پیامبر(ص) ادامه می‌دهد:

گور عقل آمد؛ وطن در روستا

قول پیغمبر شنو ای مجتبی

تا به ماهی عقل او نبود تمام

هر که در رُستا بود روزی و شام

روزگاری باشدش جهل و عمی

وان که ماهی باشد اندر روستا

هجمه‌ی تبلیغات چنان ما را تحمیق و مسخ می‌کند که یکی از ما جرات ندارد از خود بپرسد که واقعاً چه نسبتی بین پاک و تقدس با خون و خاک وجود دارد؟  
خون چه کسی از خون دیگری رنگین تر و پاک تر است و خاک چه ربطی با تقدس دارد؟